



جزوه

(تفسیر 4)

تفسیر سورہ مائدہ

(آیات 1 تا 17)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أَحَلَّتْ لَكُمْ الْبَهِیمَةَ الْأَنْعَامَ إِلَّا مَا یَنْتَلِیَ عَلَیْكُمْ غَیْرَ مُجَلِّی الصَّیْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ یَحْكُمُ مَا یُرِیدُ ﴿1﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید به قراردادهای خود [وفا کنید برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می‌شود در حالی که نباید شکار را در حال احرام حلال بشمرید خدا هر چه بخواهد فرمان می‌دهد (1)

مضمون کلی آیات سوره مائده

- اگر در آیات این سوره، آیات اول و آخر و وسطش دقت کنیم و در مواعظ و داستانهائی که این سوره متضمن آنها است تدبر کنیم، خواهیم دریافت که غرض جامع از این سوره:
- 1- دعوت به وفای به عهدها،
 - 2- و پایداری در پیمانها،
 - 3- و تهدید و تحذیر شدید از شکستن آن و بی اعتنائی نکردن به امر آن است
 - 4- و اینکه عادت خدای تعالی به رحمت و آسان کردن تکلیف بندگان و تخفیف دادن به کسی که تقوا پیشه کند و ایمان آورد و باز از خدا بترسد و احسان کند جاری شده،
 - 5- و نیز بر این معنا جاری شده که نسبت به کسی که پیمان با امام خویش را بشکند، و گردن کشی و تجاوز آغاز نموده از بند عهد و پیمان در آید، و طاعت امام را ترک گوید، و حدود و میثاقهائی که در دین گرفته شده بشکند، سخت گیری کند.

داستانهایی که در این سوره آمده است

در این سوره، بسیاری از احکام حدود و قصاص، و داستان مائده زمان عیسی (علیه السلام)، که از خدا خواست مائده ای از آسمان برای او و یارانش بیاید، و داستان دو پسران آدم، و اشاره به بسیاری از ظلمهای بنی اسرائیل و پیمان شکنی های آنان آمده است، و در آیاتی بر مردم منت می گذارد که دینشان را کامل و نعمتشان را تمام کرد، و طیبات را برایشان حلال، و خبائث را برایشان حرام کرد، و احکام و دستوراتی بر ایشان تشریح کرد که مایه طهارت آنان است، و در عین حال عسر و حرجی هم نمی آورد.

مناسب با زمان نزول این سوره نیز تذکر این مطالب بوده، برای اینکه اهل حدیث و تاریخ اتفاق دارند بر اینکه سوره مائده آخرین سوره از سوره های مفصل قرآن است، که در اواخر ایام حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر آن جناب نازل شده،

مابده ناسخ است نه منسوخ

در روایات شیعه و سنی هم آمده که در مائده ناسخ هست ولی منسوخ نیست، چون بعد از مائده چیزی نازل نشد تا آن را نسخ کند، و مناسب با این وضع همین بود که در این سوره به حفظ پیمانهای که خدای تعالی از بندگان گرفته، و خویشتن داری در حفظ آنها سفارش کند.

معنای عقد

کلمه (عقود) جمع عقد است ، و عقد به معنای گره زدن و بستن چیزی است به چیز دیگر، بستن به نوعی که به خودی خود از یکدیگر جدا نشوند

منظور چه نوع عقدهایی است ؟

چون لفظ (العقود) جمع محلی به الف و لام است ، پس مناسب تر و صحیح تر آن است که کلمه (عقود) در آیه را حمل کنیم بر هر چیزی که عنوان عقد بر آن صادق است.

حسن وفای به عهد فطری است

و لحن آیات و بیاناتی که دارد طوری است که دلالت می کند بر اینکه خوبی وفای به عهد و زشتی عهدشکنی از فطریات بشر است ، و علت و ریشه این مطلب این است که بشر در زندگیش هرگز بی نیاز از عهد و وفای به عهد نیست ، نه فرد انسان از آن بی نیاز است ، و نه مجتمع انسان

اهمیت حرمت عهد و لزوم وفای به آن در نظر اسلام

با استفاده از آیات : 4 توبه / 34 اسرا

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُواكُمْ شَيْئًا (توبه 4)

1- وفای به عهد حتی با مشرکین

این آیات بعد از فتح مکه نازل شده ، بعد از آنکه خدای تعالی در آن روز مشرکین را خوار کرد، و قوت و شوکتشان را از بین برد، در این آیات بر مسلمانان واجب کرده که سرزمین تحت تصرف خود را از پلیدی شرک پاک کنند، و به همین منظور، خون مشرکین را هدر اعلام کرده است ، مگر آنکه ایمان آورند، و با این وجود جمعی از مشرکین را که بین آنها و مسلمانان عهدی برقرار شده استثناء کرده ، و فرموده متعرض آنان نشوند، با اینکه روزگار، روزگار ضعف مشرکین و قوت و شوکت مسلمین بوده است ، و هیچ عاملی نمی توانسته مسلمانان را از آزار و اذیت آن عده جلوگیری شود، و همه اینها به خاطر احترامی است که اسلام برای عهد و پیمان قائل است ، و برای اهمیتی است که اسلام در امر تقوا دارد.

2- و اوفوا بالعهد ان العهدکان مستؤلا _ (اسرا 34)

به پیمان [خود] وفا کنید زیرا که از پیمان پرسش خواهد شد

آداب عهد و پیمان

با استفاده از آیات 194 بقره / 2 مایده / 3 مایده

✘ مقابله به مثل

(فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم ، و اتقوا الله) بقره 194

پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید

✘ رعایت انصاف و دوری از تعدی

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَغْتَدُوْا ۗ مایده 2

نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند شما را به تعدی وادارد

✘ رعایت عهد و پیمان حتی اگر به ضرر ما باشد

اسلام حرمت عهد و وجوب وفای به آن را بطور اطلاق رعایت کرده ، چه اینکه رعایت آن به نفع صاحب عهد باشد، و چه به ضرر او

ادامه آیه 1

اَحَلَّتْ لَكُمْ بِهَيْمَةَ الْاَنْعَامِ اِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مَحَلِّي الصَّيْدِ وَاَنْتُمْ حُرْمٌ اِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ(1)

برای شما [گوشت] چارپایان حلال گردیده جز آنچه [حکمش] بر شما خوانده می‌شود در حالی که نباید شکار را در حال احرام حلال بشمرید

خدا هر چه بخواهد فرمان می‌دهد

جمله (الا ما يتلى عليكم) اشاره است به احکامی که بعداً در آیه 3 همین سوره :

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اَهْلٌ لِّغَيْرِ اللّٰهِ بِهِ

تفسیر آیه 2

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَحْلُوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا
الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّن رَّبِّهِمْ
وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ اَنْ
صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَغْتَدُوْا وَتَعَاوَنُوْا عَلٰى الْبُرِّ وَالتَّفْوٰى
وَلَا تَعَاوَنُوْا عَلٰى الْاِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ شَدِيْدُ الْعِقَابِ ﴿2﴾

ای کسانی که ایمان آورده‌اید حرمت شعایر خدا و ماه حرام و قربانی بی‌نشان و قربانیهای گردن‌بنددار و راهیان بیت الحرام را که فضل و خشنودی پروردگار خود را می‌طلبند نگه دارید و چون از احرام بیرون آمدید [می‌توانید] شکار کنید و البته نباید کینه‌توزی گروهی که شما را از مسجد الحرام باز داشتند شما را به تعدی وادارد و در نیکوکاری و پرهیزگاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است (2)

در جمله (لا تحلوا حلال مکنید) و حلال کردن و مباح دانستن ملازم با بی‌مبالا بودن نسبت به حرمت و مقام و منزلت پروردگاری است که این عمل را بی‌احترامی به خود دانسته ،

(احلال شعائر الله) به معنای بی‌احترامی به آن شعائر و یا ترک آنها است ،

(و احلال شهر الحرام) به معنای این است که حرمت این چهار ماه را که جنگ در آنها حرام است نگه ندارند، و در آنها جنگ کنند،

و آن عبارت است از چهار ماه قمری ، محرم و رجب و ذی القعدة و ذی الحجة

و کلمه (هدی) به معنای آن حیوانی است که آدمی از شهر خود با خود به طرف مکه می‌برد، تا قربانی کند، از قبیل گوسفند و گاو و شتر،

و کلمه قلائد جمع قلاده به معنای گردن‌بند است ، و در اینجا به معنای هر چیزی است مانند نعل و مثل آن ، که به عنوان اعلام به قربانی ، به

گردن حیوان می‌اندازند و به این وسیله اعلام می‌کنند - که این شتر یا گاو یا گوسفند قربانی راه خدا است ،

(آمین) جمع کلمه آم است به معنای قصد کردن است، پس معنای جمله (آمین البیت الحرام) کسانی هستند که قصد زیارت خانه خدا را دارند،

(فضل) به معنای مال و یا سود مالی است، که در سوره مبارکه آل عمران آیه ۱۷۴

فَأَنْقَلِبُوا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّسَهُمْ سُوءٌ وَأَتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ ﴿۱۷۴﴾

به همین جهت، آنها (از این میدان)، با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است.

و آیاتی دیگر به این معنا است، و یا به معنای اجر آخرتی، و یا مطلق پاداش مالی است، و یا پاداش اعم از مالی و غیر مالی است.

و اذا حللتهم فاصطادوا

و چون از احرام در آمدید شکار بکنید، جمله: (شکار بکنید) از آنجا که در مقامی آمده که شنونده احتمال می داده شاید شکار کردن بعد از احرام نیز حرام باشد دلالت بر وجوب ندارد، تنها دلالت می کند بر اینکه بعد از احرام، حرام و ممنوع نیست، و اصطلاحاً چنین امری را (امر عقیب حظر) می گویند، یعنی امری که بعد از نهی در کلام بیاید

وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ اَنْ صَدُّوْكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ اَنْ تَغْتَدُوْا

و حاصل معنای آیه این است که: (این کینه و دشمنی که آنها نگذاشتند شما داخل مسجدالحرام بشوید، شما را وادار نکند بر اینکه بر آنان تعدی کنید و حال آنکه خدا شما را بر آنان مسلط کرده، و بال این جرم بر شما تحمیل نشود).

آیه 3

حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا اَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا اَكَلَ السَّبْعُ اِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَاَنْ تَسْتَقْسِمُوْا بِالْاَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ دِيْنِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَاَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِيْ وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِآثِمٍ فَاِنَّ اللَّهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ﴿3﴾

بر شما حرام شده است 1- مردار 2- و خون 3- و گوشت خوک 4- و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد 5- و [حیوان حلال گوشت] خفه شده 6- و به چوب مرده 7- و از بلندی افتاده 8- و به ضرب شاخ مرده 9- و آنچه درنده از آن خورده باشد مگر آنچه را [که زنده دریافت و خود] سر برید 10- و [همچنین] آنچه برای بتان سربریده شده 11- و [نیز] قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه این [کارها همه] نافرمانی [خدا] است امروز کسانی که کافر شده اند از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده اند پس از ایشان مترسید و از من بترسید امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم و هر کس دچار گرسنگی شود بی آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی تردید خدا آمرزنده مهربان است (3)

حرمت موارد اعلام شده ، در سوره هائی که قبل از این سوره نازل شده بود نیز ذکر شده است، مانند سوره انعام و نحل که در مکه نازل شده بودند، و سوره بقره که اولین سوره مفصلی است که در مدینه نازل شد.

در سوره انعام آیه 145 فرموده بود: (قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه ، الا ان یکون میتة او دما مسفوحا، او لحم خنزیر، فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد، فان ربک غفور رحیم)،

بگو در آنچه به من وحی شده است بر خورنده ای که آن را می خورد هیچ حرامی نمی یابم مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند یا [قربانیی که] از روی نافرمانی [به هنگام ذبح] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد پس کسی که بدون سرکشی و زیاده خواهی [به خوردن آنها] ناچار گردد قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است

در سوره نحل و سوره بقره فرموده: (إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْكُمْ الْمِیْتَةَ وَالْدَّمَ وَالْحَمَّ الْخَنْزِیْرَ وَمَا أَهْلَ لِغَیْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِیْمٌ ﴿115﴾) جز این نیست که [خدا] مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که نام غیر خدا بر آن برده شده حرام گردانیده است [با این همه] هر کس که [به خوردن آنها] ناگزیر شود و سرکش و زیاده خواه نباشد قطعا خدا آمرزنده مهربان است (115)

تشریح حرمت موارد تحریمی قبل از سوره انعام و نحل بوده است

نهی از میتة و خون و گوشت خوک تشریحش قبل از سوره انعام و نحل بوده ، که در مکه نازل شده اند، برای اینکه آیه سوره انعام تحریم این سه چیز و حداقل گوشت خوک را بدان علت می داند که رجس و پلیدی است ، و همین خود، دلالت دارد بر اینکه قبلا رجس تحریم شده بود.

مصادیق میتة و مردار و استثناهای از آنها

همچنین (منخنقه) حیوان خفه شده و (موقوذه) کتک خورده و (متردیه) از بلندی پرت شده و (نطیحه) حیوانی که با ضربه شاخ حیوان دیگر از بین رفته و (ما اکل السبع) پس مانده درندگان همه از مصادیق میتة و مردارند به دلیل اینکه یک مصداق را (در آخر این آیه) از همه اینها استثناء کرده ، و آن ، همه این نامبردگان است در صورتی که آنها را زنده دریابند و ذبح کنند

و همچنین بقیه چیزهایی که در آیه شمرده و فرموده : (و ما ذبح علی النصب) (و ان تستقسموا بالالزام ذلکم فسق)، که این دو عنوان هر چند که اولین باری که در قرآن نامبرده شده اند در همین سوره بوده ، و لیکن از آنجا که خدای تعالی علت حرمت آنها را فسق دانسته ، و فسق در آیه انعام نیز آمده ، پس این دو نیز چیز تازه ای نبوده که تشریح شده باشد، و همچنین جمله : (غیر متجانف لاثم) که می فهماند علت تحریم های مذکور در آیه این است که اینها اثمند، و قبل از این آیه ، و آیه سوره بقره اثم را تحریم کرده بود، و در سوره انعام هم فرموده بود : (و ذروا ظاهر الاثم و باطنه)، و نیز فرموده بود: (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم).

پس روشن و واضح شد که آیه شریفه در آنچه که از محرمات برشمرده چیز تازه و بی سابقه ای نفرموده ، بلکه قبل از نزول آیه در سوره های مکی و مدنی سابقه داشته ، و گوشت ها و طعامهای حرام را شمرده بود.

و همچنین بقیه چیزهایی که در آیه شمرده و فرموده : (و ما ذبح علی النصب) آنچه برای بتان سربریده شده (و ان تستقسموا بالالزام ذلکم فسق)، قسمت کردن شما [چیزی را] به وسیله تیرهای قرعه که این دو عنوان هر چند که اولین باری که در قرآن نامبرده شده اند در همین سوره بوده ، ولی از آنجا که خدای تعالی علت حرمت آنها را فسق دانسته ، و فسق در آیه انعام نیز آمده ، پس این دو نیز چیز تازه ای نبوده که تشریح شده باشد، و همچنین جمله : (غیر متجانف لاثم) که می فهماند علت تحریم های مذکور در آیه این است که اینها اثمند، و قبل از این آیه ، و آیه سوره بقره اثم را تحریم کرده بود، و در سوره انعام هم فرموده بود : (و ذروا ظاهر الاثم و باطنه)، و نیز فرموده بود: (قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم).

پس روشن و واضح شد که آیه شریفه در آنچه که از محرمات برشمرده چیز تازه و بی سابقه ای نفرموده ، بلکه قبل از نزول آیه در سوره های مکی و مدنی سابقه داشته ، و گوشت ها و طعامهای حرام را شمرده بود.

و همچنین جمله (غیر متجانف لاثم) که می فهماند علت تحریم های مذکور در آیه این است که اینها گناه بودن آنهاست، و قبل از این آیه ، و آیه سوره بقره اثم را تحریم کرده بود، و در سوره انعام هم فرموده بود : و ذروا ظاهر الاثم و باطنه ، و نیز فرموده بود : قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن و الاثم

(منخنقه) به معنای حیوانی است که خفه شده باشد، چه خفگی اتفاقی باشد و یا عمدی

(موقوده) حیوانی است که در اثر ضربت بمیرد آنقدر او را بزنند تا مردار شود،

(متردیه) حیوانی است که از محلی بلند چون کوه و یا لبه چاه و امثال آن سقوط کند و بمیرد.

(نطیحه) حیوانی است که حیوانی دیگر او را شاخ بزند و بکشد

(و ما اکل السبع) حیوانی است که درنده ای پاره اش کرده باشد، و از گوشتش خورده باشد،

(الا ما ذکیتیم)، این جمله استثنائی است که از نامبرده ها آنچه قابل تذکیه است را خارج می سازد، و تذکیه عبارت است از بریدن چهار لوله گردن ، دو تا رگ خون ، که در دو طرف گردن است ، و یکی لوله غذا، و چهارمی لوله هوا، و این در جائی است که این حیوان نیمه جانی داشته باشد، دلیل داشتن نیمه جان این است که وقتی چهار رگ او را می زنند حرکتی بکند، یا دم خود را تکان دهد، و یا صدای خرخر از گلو در آورد، و این استثناء همانطور که قبلا گفتیم متعلق است به همه عناوین شمرده شده در آیه ، نه به خصوص عنوان آخری ، یعنی (نطیحه) .

و ما ذبح علی النصب

راغب در مفردات می گوید: (نصب) هر چیزی به معنای آن است که آن را طوری جا و قرار دهند که بر جسته و در بلندی واقع شود مانند (کاشتن) بر زمین فرو کردن نیزه و ساختن بنای بلند، و کاشتن سنگی بر زمین ، بطوری که از دور دیده شود، و نصیب به معنای سنگی است که بر بالای چیزی نصب شود، و جمع آن نصائب و نصب است و رسم عرب چنین بوده که سنگی را سر پا قرار داده آن را می پرستیدند، و حیوانات خود را روی آن سر می بریدند، این کلمه در قرآن کریم آمده ، آنجا که می فرماید: (کانهم الی نصب یوفضون گوئی آنان بطرف بتان می شتابند).

غرض از نهی از خوردن گوشت حیوانهایی که بر روی نصب ذبح می شود این است که جامعه مسلمین سنت جاهلیت را در بین خود باب نکنند، آری مردم جاهلیت در اطراف کعبه سنگهایی نصب می کردند، و آنها را مقدس شمرده و حیوانات خود را بر روی آن سنگها سر می بریدند، و این یکی از سنت های وثنیت بوده .

کلمه (ازلام) به معنای ترکه چوبهایی است که در ایام جاهلیت وسیله نوعی قمار بوده ، و عمل (استقسام به وسیله قدام) این بوده که شتری و یا حیوانی دیگر را سهم بندی می کردند، آنگاه ترکه چوبها را برای تشخیص اینکه چه کسی چند سهم می برد؟ و چه کسی اصلا سهم نمی برد؟ یکی پس از دیگری بیرون می کشیدند، و این خود نوعی قمار بوده

الْيَوْمَ يَأْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿3﴾

جمله (اليوم يئس الذين كفروا من دينكم) معترضه است و ربطی به صدور و ذیل آیه ندارد

از این تمامیت آیه نتیجه می گیریم که پس آیه) : اليوم يئس الذين كفروا (...کلامی است معترضه ، که در وسط این آیه قرار گرفته ، و لفظ آیه در فهماندن معنایش هیچ حاجتی به این جمله نداشت ، حال چه این اینکه بگوئیم آیه معترضه از همان اول نزول در وسط دو آیه جای گرفته ، و یا بگوئیم : رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به نویسندگان وحی دستور فرموده که در آنجا جایش دهند، با اینکه نزول هر سه پشت سر هم

نبوده و یا بگوئیم هنگام نزول با آن دو آیه نازل نشده ، و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم دستور نداده که در آنجا قرارش دهند، ولی نویسندگان وحی در آنجا قرارش داده اند، چون هیچ یک از این چند احتمال اثری در آنچه ما گفتیم ندارد، هر چه باشد بالاخره این جمله ، جمله ای است معترضه که نه با صدر آیه ارتباطی دارد، و نه با ذیلش .

و چون این دو آیه یعنی آیه) : الیوم یئس الذین کفروا (...و آیه)الیوم اکملت لکم دینکم (از نظر معنا نزدیک به هم بودند، و مفهومی مرتبط به یکدیگر داشتند

موید این اعتقاد ما آن است که علما و مفسرین قدیم و جدید یعنی صحابه و تابعین و متأخرین تا عصر ما هر دو جمله را متصل دانسته اند، بطوری که هر یک را متمم و مفسر دیگری گرفته اند، و این نیست مگر به خاطر اینکه آنها نیز همین معنا را از این دو جمله فهمیده اند.

نتیجه این نظریه چنین می شود که جمله : معترضه یعنی جمله) : الیوم یئس الذین کفروا من دینکم ...یا اینکه می فرماید: رضیت لکم الاسلام دینا (مجموعش جمله هائی معترضه جمله هائی که با یکدیگر کمال اتصال را دارند، و غرض واحدی را افاده می کنند،

و کلمه یوم که یک بار در جمله الیوم یئس الذین کفروا.. آمده ، و یک بار دیگر در جمله لیوم اکملت لکم دینکم (... آمده ، یک روز را در نظر دارند، یک روزی که هم کفار از دین مسلمانان مایوس شدند، و هم دین خدا به کمال خود رسیده است.

منظور از روزی که کافران از (غلبه بر) دین مسلمانان ناامید شدند چه روزی است ؟

نظریه اول : آیا آن زمانی است که اسلام با بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و دعوت آن جناب ظاهر شد؟ و در نتیجه مراد از این جمله این است که خدای تعالی اسلام را بر شما نازل و دین را برای شما تمام و نعمت خود را بر شما به نهایت رسانید، و دیگر کفار نمی توانند به شما دست پیدا کنند؟

جواب : این را که به هیچ وجه نمی توان گفت ، زیرا عرب قبل از ظهور اسلام دینی نداشتند تا با بعثت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به کمال رسیده باشد، و نعمتی نداشتند تا با آمدن اسلام آن نعمت تمام شود.

علاوه براینکه اگر آیه را اینطور معنا کنیم باید علی القاعده جمله الیوم اکملت لکم دینکم (را در اول آورده باشد، و جمله) : الیوم یئس الذین کفروا (را دنبال آن تا معنا درست شود، (چون مایوس شدن کفار لازمه به کمال رسیدن دین است ، نه اینکه به کمال رسیدن دین لازمه مایوس شدن کفار باشد).

نظریه دوم : و یا آنکه مراد از کلمه یوم (روز بعد از فتح است ، که خدای تعالی کید مشرکین قریش را باطل و شوکتشان را شکست ، و بنیان دین بت پرستیشان را منهدم و بت هایشان را خرد نمود، و امیدشان را از اینکه یک روز دیگر روی پای خود بایستند و در مقابل اسلام صف آرائی نموده از نفوذ اسلام و انتشار آن جلوگیری کنند قطع فرمود.

جواب : این احتمال نیز درست نیست زیرا آیه شریفه دلالت به اکمال دین دارد، و ما می دانیم که بعد از فتح مکه دین خدا کامل و نعمتش تمام نشده بود، چون فتح مکه در سال هشتم هجرت اتفاق افتاد و بسیاری از واجبات دینی اسلام بعد از این سال نازل شد و بسیاری از حلالها و حرامها بین فتح مکه و بین درگذشت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تشریح گردید.

علاوه بر اینکه جمله) : الذین کفروا (انحصاری به مشرکین عرب ندارد، بلکه می فرماید بطور کلی کفار دنیا از دین مسلمانان مایوس شدند، دلیل بر این معنا معارضات و عهد و پیمانهای است که بعد از فتح مکه همچنان علیه مسلمین معتبر و محترم شمرده می شد و مشرکین عرب همچنان طبق مراسم جاهلیت به حج می آمدند، و مراسم شرک را در آنجا انجام می دادند، زنها لخت مادر زاد و مکشوف العوره طواف می کردند، تا آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) را با آیات سوره براءت بدانجا گسیل داشت، و بقایای رسوم جاهلیت را ابطال نمود.

نظریه سوم: و یا مراد از کلمه (یوم) بعد از آیات سوره براءت است، و آن زمانی است که اسلام تقریباً بر شبه جزیره عرب گسترش یافته، آثار شرک از بین رفته، سنن جاهلیت بمرد، زمانی که دیگر مسلمانان در معابد و معاهد دین و از آن جمله در مناسک حج احدی از مشرکین را نمی دیدند، که مراسم شرک را انجام دهد، روزگاری که دنیا به کام مسلمین شد، و خدا آن خوف و دلواپسی که مسلمین داشتند را مبدل به امنیت کرد، و دیگر هیچ چیزی را شرک خدا ندانستند.

جواب: این احتمال هم به هیچ وجه قابل قبول نیست زیرا مشرکین عرب هر چند که بعد از نزول سوره براءت و بر چیده شدن بساط شرک از دین مسلمانان مایوس شدند، و رسوم جاهلیت محو شد، الا اینکه دین اسلام هنوز کامل نشده بود، چون فرائض و احکامی بعد از سوره براءت نازل شد، از آن جمله فرائض و احکامی است که در سوره مائده آمد، و مفسرین اتفاق دارند بر اینکه سوره مائده در اواخر عمر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نازل شده، و همه می دانیم که بسیاری از احکام حلال و حرام و حدود و قصاص در این سوره است.

پس با نادرست بودن این سه احتمال که کلمه (یوم) به معنای دوره و ایام باشد نه یک روز خاصی که آفتاب در آن طلوع و غروب کرده باشد، و خلاصه وقتی نتوانستیم بگوئیم مراد از روز دوره پیدایش دعوت اسلامی، و یا دوره بعد از فتح مکه، و یا قطعه زمان بین نزول سوره براءت و رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است.

(روز معین) مورد بحث چه روزی است؟

جمله مورد بحث دلالت می کند بر اینکه کفار قبل از نزول این آیه و روزی که این آیه مربوط به آن روز است امید آن را داشته اند که بتوانند اسلام را از هر طریقی که شده از بین ببرند و همین وضع در هر زمانی مسلمانان را تهدید می کرده و روز به روز دین آنان را در خطر داشته و این خطر آنقدر زیاد بوده که جا داشته مؤمنین از آن بر حذر باشند واز وقوع چنان خطری بترسند.

پس اینکه فرموده) : فلا تخشوه (م... خواسته است به مسلمانان تاملین بدهد و بفرماید: بعد از امروز دیگر از بروز آن خطر نترسید، آیات زیر از وجود آن خطر خبر می داد، و می فرمود) : وودت طائفه من اهل الکتاب لو یضلونکم (، و نیز می فرمود) : وود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم، من بعد ما تبین لهم الحق، فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی الله بامرهم، ان الله علی کل شیء قدير.

این را هم می دانیم که کفار آرزوی سرنوشت بد برای مسلمانان در سر نمی پروریدند، مگر به خاطر دین آنان و سینه هایشان تنگی نمی کرد، و دلهایشان غش نمی کرد مگر به خاطر همینکه دین آنان و عزت و شرف ایشان را از بین می برد و آزادی ایشان را در انجام آنچه هوا و هوسشان اقتضاء می کرد و نفوسشان بدان عادت داشته سلب می کرد، و به شهوترانیهای بی قید و شرطشان خاتمه می داد.

بنابراین آنچه در نظر کفار مورد نفرت و انزجار بود دین مسلمانان بود نه خود آنان، با اهل دین، هیچ غرضی و عداوتی نداشتند، مگر از جهت دین حق آنان، آنها نمی خواستند مسلمانان از بین بروند، و چنین مردمی در دنیا نباشند، بلکه می خواستند نور خدا را خاموش سازند، و ارکان شرک را که در حال تزلزل قرار گرفته و داشت فرو می ریخت تحکیم ببخشند، و مؤمنین را همانطور که در جمله) : لو یردونکم کفاراً (...گذشت به کفر قبلی خود بر گردانند، همچنانکه در آیه زیر به این حقیقت تصریح نموده، می فرماید) : یریدون لیطفوا نور الله بافواههم و الله متم نوره و لو کره المشرکون (، و نیز می فرماید) : فادعوا الله مخلصین له الدین، و لو کره الکافرون.

آخرین امید کافران برای محو دین اسلام ، به مرگ پیامبر (ص) بسته شده بود

بعد از نومییدی و نرسیدنشان به اهداف شومی که داشتند آخرین امیدی که به زوال دین و موت دعوت حقه آن بستند این بود که به زودی داعی به این دعوت و قائم به امر آن یعنی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا می رود، و فرزند ذکوری هم که اهدافش را تعقیب کند ندارد، و منشا این امیدواریشان این بود که آنها می پنداشتند دعوت دینی هم یک قسم سلطنت و پادشاهی است ، که در لباس نبوت و دعوت و رسالت عرضه شده است ، پس اگر او بمیرد یا کشته شود اثرش منقطع ، و یادش و نامش از دلها می رود

آیه شریفه در مورد ولایت علی (ع) و در روز غدیر خم که قیام دین به حامل شخصی مبدل به قیام به حامل نوعی شد، نازل گشته است

از آنچه تاکنون گفته شد روشن گردید که تمامیت یاس کفار حتما باید به خاطر عامل و علتی بوده باشد که عقل و اعتبار صحیح آن را تنها عامل ناامیدی کفار بدانند، و آن این است که خدای سبحان برای این دین کسی را نصب کند، که قائم مقام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سلم) باشد، و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت متدین کار خود آن جناب را انجام دهد، به نحوی که خلای برای آرزوی شوم کفار باقی نماند، و کفار برای همیشه از ضربه زدن به اسلام مایوس شوند.

آری مادام که امر دین قائم به شخص معینی باشد، دشمنان آن می توانند این آرزو را در سر بپرورانند، که با از بین رفتن آن شخص دین هم از بین برود، ولی وقتی قیام به حاملی شخصی ، مبدل به قیام به حاملی نوعی شد، آن دین به حد کمال می رسد، و از حالت حدوث به حالت بقاء متحول گشته ، نعمت این دین تمام می شود،

جمله (فلا تخشوهم و اخشون) در مقام تهدید است نه در مقام منت گذاری

و اما جمله: فلا تخشوهم و اخشون (نهی در آن ارشادی است ، نه مولوی ، و معنایش این است دیگر جائی برای ترسیدن شما باقی نمانده زیرا با نومییدی کفار آن خطر که قبلا از آن می ترسیدید بر طرف شد و این پر واضح است که انسان بعد از آنکه از چیزی مایوس شد، دیگر آن را تعقیب نمی کند، چون در چنین حالتی می داند که هر چه زحمت بکشد هدر می رود، به همین جهت شما مسلمانان از امروز از ناحیه کفار ایمن خواهید بود، دیگر جا ندارد که از آنان بر دین خود بترسید، پس از آنان مترسید و از من بترسید.

موید گفتار ما که گفتیم آیه در مقام تهدید است ، نه منت گذاری ، این است که ترس از خدا در هر حالی واجب است ، و اختصاص به یک وضع خاص و شرطی مخصوص ندارد، پس معلوم می شود منظور از جمله (واخشون) ترس خاصی است ، و در موردی مخصوص

مراد از (دین) و (نعمت) در (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی)

نتیجه بیان گذشته این شد که آیه: (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی) ، می فهماند که مراد از دین مجموع معارف و احکام تشریح شده است چیزی که هست امروز مطلبی بر آن معارف و احکام اضافه شده ، و مراد از (نعمت) (هر چه باشد امری معنوی و واحد است ، و کانه ناقص بوده ، یعنی اثری که ب اید نداشته ، امروز آن نعمت ناقص تمام شد، و در نتیجه امروز آن معارف و احکام اثری که باید داشته باشند دارا شده است.

و کلمه نعمت بر وزن (صیغه ای است که در مواردی که بخواهی از نوع چیزی سخن بگوئی در این قالب می گوئی ، و نعمت بر ای هر چیز عبارت است از نوع چیرهائی که با طبع آن چیز بسازد، و طبع او آن چیز را پس نزند و موجودات جهان هر چند که از حیث اینکه در داخل نظام تدبیر قرار گرفته اند، همه به هم مربوط و متصلند، و بعضی که سازگار با بعضی دیگرند نعمت آن بعضی بشمار می روند و در نتیجه اکثر و یا همه آنها وقتی با یکدیگر مقایسه شوند نعمت خواهند بود

آنچه که انسان را در حرکت در راه خدا را کمک کند نعمت است

و این سنخ آیات قرآنی دلالت دارد بر اینکه این چیزهایی که ما نعمتش می شماریم وقتی نعمتند که با غرض الهی موافق باشد، و آن غرضی را که خدا این موجودات را بدان جهت خلق کرده تأمین شوند، و ما می دانیم که آنچه خدای تعالی برای بشر خلق کرده بدین جهت خلق کرده که او را مدد کند در اینکه راه سعادت حقیقی خود را سریعتر طی کند، و سعادت حقیقی بشر نزدیکی به خدای سبحان است، که آنهم با عبودیت و خضوع در برابر پروردگار حاصل می شود، آری خدای تعالی می فرماید: **و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون**.)

دین اسلام از حیث اشتغال آن بر ولایت خدا و رسول و اولیاء امر، نعمت است

و ولایت خدای سبحان یعنی سرپرست او نسبت به امور بندگان و تربیت آنان به وسیله دین تمام نمی شود مگر به ولایت رسولش، و ولایت رسولش نیز تمام نمی شود مگر به ولایت اولی الامر که بعد از درگذشت آن جناب و به اذن خدای سبحان زمام این تربیت و تدبیر را به دست بگیرند، همچنانکه خدای تعالی به این مطلب تصریح کرده می فرماید: **یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم**.) که معنای آن در بحثی مفصل گذشت، و نیز می فرماید: **انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة، و یوتون الزکوة و هم راکعون**.)، که ان شاء الله تعالی بحث در معنای آن بزودی می آید.

جمله: **الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی** (... ناظر است بر کمال یافتن دین خدا در تشریح، و تمامیت یافتن ولایت نعمت با نصب اولی الامر)

پس حاصل معنای آیه مورد بحث این شد: امروز که همان روزی است که کفار از دین شما مایوس شدند مجموع معارف دینی که به شما نازل کردیم را با حکم ولایت کامل کردیم، و نعمت خود را که همان نعمت ولایت یعنی اداره امور دین و تدبیر الهی آن است بر شما تمام نمودیم، چون این تدبیر تا قبل از امروز با ولایت خدا و رسول صورت می گرفت، و معلوم است که ولایت خدا و رسول تا روزی می تواند ادامه داشته باشد که رسول در قید حیات باشد، و وحی خدا همچنان بر وی نازل شود، و اما بعد از درگذشت رسول و انقطاع وحی دیگر رسولی در بین مردم نیست تا از دین خدا حمایت نموده و دشمنان را از آن دفع کند، پس بر خدا واجب است که برای ادامه تدبیر خودش کسی را نصب کند، و آن کس همان ولی امر بعد از رسول و قیم بر امور دین و امت او مصداق جمله) : **و اولی الامر منکم** (است).

پس ولایت که مشروع واحدی است تا قبل از امروز ناقص بود، و به حد تمام نرسیده بود، امروز با نصب ولی امر، بعد از رسول تمام شد.

قَمِنَ اضْطَرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِأَمْرِ

کلمه (به معنای قحطی و گرسنگی، و کلمه) : **تجانف** (به معنای تمایل است، ثلاثی مجرد آن جنف با جیم است که به معنای این است که دو پای شخصی متمایل به خارج از اندام خود بشود، و در نتیجه گشاد راه برود در مقابل کلمه) **حنف** (با هاء است، که به این معنا است که پاهای شخصی از حالت استقامت متمایل به طرف داخل بشود، بطوری که وقتی راه می رود پاها به یکدیگر سائیده بشود.

از سیاق آیه سه نکته استفاده می شود، اول اینکه جواز خوردن گوشت و چیزهای دیگری که در آیه حرام شده حکمی اولی نیست، حکم اولی همان حرمت است، بلکه حکم ثانوی و مخصوص زمانی است که شخص مسلمان اگر از آن محرمانت سد جوع نکند از گرسنگی می میرد، دوم اینکه حکم جواز محدود به اندازه ای است که از مردن جلوگیری کند، و ناراحتی گرسنگان را بر طرف سازد، پس چنین کسی نمی تواند شکم خود را از گوشت مردار پر کند، سوم اینکه صفت مغفرت و مثل آن صفت رحمت همانطور که با گناهان مستوجب عقاب ارتباط دارد، و مایه محو عقاب آنها می شود، همچنین با منشا آن نافرمانیها که همان حکم خدا است نیز متعلق می شود، و خلاصه کلام اینکه مغفرت و رحمت یک وقت متوجه معصیت یعنی مخالفت با حکم خدا می شود، و آن را می آمرزد و یک وقت متوجه خود حکم می شود، و آن را بر میدارد مثل همین مورد که خدای تعالی حکم حرمت را برداشته، تا اگر کسی از روی ناچاری گوشت مردار را خورد گناه نکرده باشد، و در نتیجه مستوجب عقاب نیز نشده باشد.

تفسیر آیه 5 مایده

امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و طعام کسانی که اهل کتابند برای شما حلال و طعام شما برای آنان حلال است و ابر شما حلال است از دواج با زنان پاکدامن از مسلمان و زنان پاکدامن از کسانی که پیش از شما کتاب [آسمانی] به آنان داده شده به شرط آنکه مهرهایشان را به ایشان بدهید در حالی که خود پاکدامن باشید نه زناکار و نه آنکه زنان را در پنهانی دوست خود بگیرید و هر کس در ایمان خود شک کند قطعاً عملش تباه شده و در آخرت از زیانکاران است (5)

الْيَوْمَ أَحْلَلْنَا لَكُمْ الطَّيِّبَاتِ وَطَعَامَ الَّذِينَ آوَتْهُمُ الْكُتُبَ حَلَّ لَكُمْ وَطَعَامَكُمْ حَلَّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتِ مِنَ الَّذِينَ آوَتْهُمُ الْكُتُبَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿5﴾

در اینجا چند مطلب است که باید مورد توجه قرار گیرد :

1- منظور از الیوم (امروز) به عقیده جمعی از مفسران روز عرفه و به عقیده بعضی بعد از فتح خیبر است ولی بعید نیست که همان روز غدیر خم و پیروزی کامل اسلام بر کفار بوده باشد (توضیح این سخن را بزودی خواهیم گفت) .

2- ذکر حلال بودن طیبات با اینکه قبل از این روز هم حلال بوده ، به خاطر این است که مقدمه‌ای برای ذکر حکم طعام اهل کتاب باشد .

3- منظور از طعام اهل کتاب که در این آیه حلال شمرده شده است چیست ؟

بیشتر مفسران و دانشمندان اهل سنت ، معتقدند که هر نوع طعامی را شامل می‌شود ، خواه گوشت حیواناتی باشد که به دست خود آنها ذبح شده و یا غیر آن ، ولی اکثریت قاطع مفسران و فقهای شیعه بر این عقیده‌اند که منظور از آن غیر از گوشت‌هایی است که ذبیحه آنها باشد ، تنها عده کمی از دانشمندان شیعه پیرو نظریه اولند .

صاحب لسان العرب در کتاب خود گفته : اهل حجاز وقتی کلمه (طعام) را مطلق و بدون قرینه ذکر کنند تنها گندم را در نظر دارند،

در روایات وارده از ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) نیز آمده که مراد از طعام اهل کتاب در آیه شریفه تنها گندم و سایر حبوبات است ، (نه غذای پخته و گوشت و امثال آن)

و به هر حال حلیت در آیه شریفه شامل غذائی که از گوشت حیوان غیر قابل تذکیه چون خوک تهیه شده نمی‌گردد، و نیز شامل غذائی که از ذبیحه اهل کتاب تهیه گردیده و یا بنام خدا ذبح نشده نمی‌شود، برای اینکه خدای تعالی در آیات تحریم گوشت خوک و گوشت میت را حرام دانسته ، و ذبیحه اهل کتاب و حیوانی که بنام خدا ذبح نشده از نظر اسلام میت است ، و گوشت‌های حرام را رجس و فسق و اثم خوانده ، حاشا بر خداوند چیزی را که خودش رجس و فسق و اثم خوانده ، حلال کند و بر حلال کردنش منت بگذارد، و بفرماید: (الیوم احل لكم الطيبات).

در خطاب به مؤمنین فرموده طعام شما برای اهل کتاب حلال است . گفتن حلال و حرام اسلام برای اهل کتاب که اعتقاد به آن ندارند به چه معناست ؟

این آیه نمی‌خواهد دو حکم مستقل از یکدیگر را بیان کند، یکی حلال بودن طعام مسلمانان برای اهل کتاب ، و دیگری حلال بودن طعام اهل کتاب برای مسلمانان ، بلکه میخواهد یک حکم را بیان کند، و آن حلال بودن طعام و رفع حرمت از آن است ، و بفهماند هیچ منعی در دو طرف نیست ، نظیر آیه شریفه : (فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَ هُنَّ حَلَّلْنَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ) ممتحنه 10

«پس اگر آنان را باایمان یافتید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان حلالند و نه آن مردان [بر این زنان حلال]»
که در این آیه نیز نمیخواهد به کفار تکلیفی کند، بلکه می‌خواهد بفرماید بین زن مسلمان و همسر کافر زناشویی و محرمیت و حلیتی نیست ، تا آن حلیت متعلق به یک طرف بشود.

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ

منظور از کلمه (محصنات) در آیه شریفه

در اینجا مراد از محصنات زنان پاکدامن و عقیف اهل کتاب است، به دلیل اینکه در مقابل محصنات از زنان مؤمن قرار گرفته، که به معنای زنان بی شوهر و عقیف است

آیه شریفه داله بر حلیت محصنات از اهل کتاب، منسوخ نیست

آیا این آیه منسوخ شده است

از آنجائی که آیه شریفه موقعیت منت گذاری و تخفیف دادن را دارد، لذا با امثال آیه: (و لا تنكحوا المشركات حتى يؤمن) بقره 221، و آیه: (و لا تمسكوا بعصم الكوافر) ممتحنه. 10 به پیوندهای قبلی کافران متمسک نشوید [و پایبند نباشید] نسخ نمی پذیرد،

آیه سوره بقره قبل از مایده نازل شده و نمی تواند ناسخ آن باشد

آیه اولی در سوره بقره واقع شده که اولین سوره از سوره های مفصل است که در مدینه نازل شده و در نتیجه نزول آن قبل از سوره مائده بوده، چگونه می تواند آیه ای از آن ناسخ آیه ای از سوره مائده باشد؟ با اینکه در روایات آمده که سوره مائده آخرین سوره ای است که به رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) نازل شده، و ناسخ بعضی از آیات سوره هائی است که قبلا نازل شده بود، ولی هیچ سوره ای آنرا نسخ نکرده

آیه سوره مایده ناسخ آیه سوره ممتحنه است

و به فرض که بگوئیم آیه سوره ممتحنه بوجهی دلالت بر حرمت ازدواج با زنان اهل کتاب را دارد، چون در آن آیه نامی از مشرک نیامده، بلکه حکم رفته روی زنان کافر، و زنان اهل کتاب نیز کافرنند، باز هم ضرری به آیه مورد بحث نمی رساند، برای اینکه همانطور که آن دلالت را دارد این دلالت را هم دارد، که پس قبل از سوره مائده منع شرعی وجود داشته، و سوره مائده که در مقام منت گذاری و تخفیف است دلالت دارد بر اینکه آن منع قبلی که در سوره ممتحنه آمده بود به منظور تخفیف برداشته شده، پس آیه سوره مائده ناسخ آیه سوره ممتحنه می شود،

منظور از حلیت نکاح اهل کتاب، نکاح دایم است یا موقت

آیه شریفه تصریح نکرده به اینکه منظور از این حلیت، حلیت نکاح دائم ایشان است و یا نکاح منقطع، تنها چیزی که در آیه می تواند قرینه باشد بر اینکه مراد نکاح متعه و انقطاعی است کلمه (اءجر) است،

و اینکه کام گیری از زنان اهل کتاب به طریق احسان باشد، نه به طریق مسافحه و زنا و رفیق بازی، پس از این بیان نتیجه می گیریم که آنچه خدای تعالی از زنان یهود و نصارا برای مؤمنین حلال کرده آمیزش از راه نکاح با مهر و اجرت است، نه نکاح با زنا، ولی شرط دیگری در آیه نیامده، نه دوام و نه انقطاع

دانشمندان اهل تسنن فرقی میان این دو نوع ازدواج نمی گذارند و معتقدند آیه فوق تعمیم دارد، ولی در میان فقهای شیعه جمعی معتقدند که آیه منحصرأ ازدواج موقت را بیان می کند

إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ

به شرط اینکه از طریق ازدواج مشروع باشد نه به صورت زنا آشکار، و نه بصورت دوست پنهانی انتخاب کردن.

وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و هر کس در ایمان خود شک کند قطعاً عملش تباه شده و در آخرت از زیانکاران است

معنای کلمه (کفر)

کلمه (کفر) در اصل به معنای پوشاندن است. لذا معنای کفر وقتی تحقق می یابد که چیز ثابت و هویدائی باشد، که کافر آنرا بپوشاند، و این معنا در کفران به نعمتهای خدا و کفر به آیات او و کفر به خدا و رسولش و کفر به روز جزا وجود دارد.

برداشت اول :

اشاره به اینکه تسهیلات مزبور علاوه بر اینکه گشایشی در زندگی شما ایجاد میکند باید سبب نفوذ و توسعه اسلام در میان بیگانگان گردد، نه اینکه شما تحت تاثیر آنها قرار گیرید، و دست از آئین خود بر دارید که در این صورت مجازات شما بسیار سخت و سنگین خواهد بود.

برداشت دوم :

آن اینکه بعضی از مسلمانان پس از نزول آیه فوق و حکم حلیت طعام اهل کتاب و زنان آنها از قبول چنین حکمی اکراه داشتند، قرآن به آنها هشدار میدهد که اگر نسبت به چنین حکمی که از طرف خدا نازل شده اعتراضی داشته باشند و انکار کنند، اعمال آنها بر باد خواهد رفت و زیانکار خواهند بود.

وَأَذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

و نعمت خدا بر خویشتن را بیاد آرید، و نیز بیاد آرید عهدی را که او شما را بدان متعهد کرد، که در پاسخش گفتید سمعا و طاعة، و از خدا پروا کنید، که خدا دانا به افکار و نیت نهفته در دلها است.

این میثاق همان میثاقی است که از آنان گرفته شده بر اینکه اسلام را بپذیرند، یعنی تسلیم خدای تعالی باشند،

منظور از نعمت چیست

1- منظور از نعمت در جمله : (و اذکروا نعمه الله علیکم) مواهب زیبایی است که خدای تعالی در سایه اسلام به آنان داده ، و این بهترین حال روز بعد از اسلامشان نسبت به حال و وضع قبل از اسلامشان است ، در دوران جاهلیت امنیت و سلامتی و ثروت و صفای دل نسبت به یکدیگر و پاکی اعمال نداشتند، و در سایه اسلام صاحب همه اینها شدند

2- ممکن هم هست که بگوئیم منظور از نعمت ، حقیقت اسلام است ، چون اسلام منشا همه نعمتها و برکات است ، هر نعمتی را که ریشه یابی کنیم بالاخره به اسلام منتهی می شویم

منظور کدام میثاق است

در اینکه منظور از این پیمان کدام پیمان است ، دو احتمال وجود دارد ، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در حدیبیه و یا حجه الوداع یا عقبه و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام بطور ضمنی با خدا بسته اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش ، هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن بنام عالم ذر تعبیر می شود .

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿10﴾

و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند آنان اهل دوزخند (10)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند و [خدا] دستشان را از شما کوتاه داشت و از خدا پروا دارید و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند (11)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ لَّا يَبْسُطُونَ
إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ
الْمُؤْمِنُونَ ﴿11﴾

آیه 10: ماده (جحم) به معنای شدت فوران آتش است، دوزخ را هم که جحیم خوانده اند به این مناسبت است،

در آیه مورد بحث کفر را مقید کرده به تکذیب آیات تا کفر بدون تکذیب را شامل نگردد، زیرا کفاری که منشا کفرشان انکار حق با علم به حق بودن آن نیست بلکه اگر کافر بخاطر این است که حق بگوششان نخورده و یا مستضعفی هستند که تشخیص حق از باطل را ندارند، اهل دوزخ نیستند بلکه کار آنان به دست خدا است، اگر بخواهد آنان را می آمرزد و اگر خواست عذابشان می کند،

تکلیف کسانی که مابین اهل ایمان دارای عمل صالح و کفار تکذیب گر قرار دارند

پس دو آیه مورد بحث یکی وعده جمیل است به کسانی که ایمان آورده اعمال صالح انجام می دهند، و دیگری تهدید شدیدی است به کسانی که به خدا کفر ورزیده، آیات خدا را تکذیب کنند، و معلوم است که بین این دو مرحله مراحلی است متوسط، که خدای تعالی امر آن مراحل و عاقبت امر صاحب هر مرحله را ذکر نکرده.

آیه 11: این مضمون قابل آن هست که بر چندین واقعه منطبق گردد، وقایعی که بین کفار و مسلمانان واقع شد، از قبیل داستان جنگ بدر و احد و احزاب و غیره و بنابراین نمی توان گفت نظر خاصی به واقعه خاصی دارد، بلکه منظورش مطلق توطئه هائی است که مشرکین علیه مسلمانان و برای کشتن آنان و محو کردن اثر اسلام و دین توحید می ریختند.

مراد از توکل بر خدا

و نیز از همین جا روشن می شود که مراد از توکل چیزی است که شامل امور تشریعی و تکوینی (هر دو) می شود، و یا حداقل مختص به امور تشریعی است، به این معنا که خدای تعالی مؤمنین را دستور داده به اینکه خدا و رسول را در احکام دینی اطاعت کنند و آنچه را که پیامبرشان آورده و برایشان بیان کرده بکار ببندند، و امر دین و قوانین الهی را به خدای تعالی که پروردگارشان است محول نموده و به وی واگذار کنند، و به هیچ وجه خود را مستقل ندانند، و در شرائطی که خدای تعالی تشریح نموده و به دست آنان ودیعت سپرده و دخل و تصرف نمایند، همچنانکه دستورشان داده که او را در سنت اسباب و مسبباتی که در عالم جاری ساخته اطاعت کنند و در عین اینکه بر طبق این سنت عمل می کنند در عین حال آن اسباب و مسببات را تکیه گاه خود ننموده، برای آنها استقلال در تأثیر که همان ربوبیت است معتقد نشوند، (بیمارانسان را مداوا بکنند، ولی دوا را مستقل در شفا ندانند، به دنبال کار و کسب بروند ولی کسب را رازق خود ندانند و همچنین) بلکه همه این وظایف را به عنوان یکی از هزار شرط انجام داده منتظر آن باشند که اگر خدا خواست نهصد و نود و نه شرط دیگرش را ایجاد کند در نتیجه اگر ایجاد کرد به مشیت و تدبیر او رضا دهند و اگر هم نکرد باز به مشیت او راضی باشند.

آیه 12:

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿12﴾

در حقیقت خدا از فرزندان اسرائیل پیمان گرفت و از آنان دوازده سرکرده برانگیختیم و خدا فرمود من با شما هستم اگر نماز برپا دارید و زکات بدهید و به فرستادگانم ایمان بیاورید و یاریشان کنید و وام نیکویی به خدا بدهید قطعاً گناهانتان را از شما می‌زدایم و شما را به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در می‌آورم پس هر کس از شما بعد از این کفر ورزد در حقیقت از راه راست گمراه شده است (12)

راغب در مفردات میگوید: نقیب به معنای کسی است که از قومی آمار می‌گیرد، و احوال آن قوم را پی‌گیری می‌نماید، و جمع آن نقباء می‌آید.

خدای سبحان برای مؤمنین از این امت داستانی که بر بنی اسرائیل گذشت می‌سراید، که چگونه برایشان احکام دینی تشریح کرد، و با اخذ میثاق امر آنان را تثبیت نمود، و نقباء برایشان برگزید، و بیان خود را به آنان ابلاغ فرموده حجت را بر آنان تمام کرد، ولی آنها در عوض به جای آنکه شکر او را بگذارند میثاقش را نقض کردند، و خدای تعالی هم به کیفر این رفتارشان ایشان را لعنت کرد و دلهایشان را دچار قساوت نمود....

و فرمود: (و لقد اخذ الله ميثاق بني اسرائيل) و این مطلبی است که در سوره بقره و سوره های دیگر تکرار کرده ، و (بعثنا منهم اثني عشر نقيبا) که علی الظاهر منظور از این دوازده نقیب دوازده رئیس است ، که هر یک بر یکی از اسباط دوازده گانه بنی اسرائیل ریاست داشتند، و نسبتی که این دوازده نقیب به دوازده تیره بنی اسرائیل داشتند نظیر نسبتی بوده که اولی الامر به افراد این امت دارند، در حقیقت مرجع مردم در امور دین و دنیای آنان بودند، چیزی که هست خود آنان وحیی از آسمان نمی گرفتند و شریعتی را تشریح نمی کردند، و کار وحی و تشریح شرایع تنها به عهده موسی بود و (قال الله اني معكم) و خدای تعالی به ایشان فرمود: که من با شمایم ، در این جمله به بنی اسرائیل اعلام می‌دارد در صورتی که او را اطاعت کنند او ایشان را یاری می‌کند، و گرنه بی‌یاورشان می‌گذارد، و به همین جهت هر دو امر را خاطر نشان کرده و فرمود: (لئن اقمتم الصلوة و آتیتم الزکوة و آمنتم برسلی و عزرتموهم) ، که تعزیر همان نصرت است ، البته نصرت تواءم با تعظیم ،

و مراد از کلمه (رسلی) پیغمبرانی است که بعد از موسی برای آنان مبعوث می‌کند، که شریعتی نو و دعوتی علی حده دارند، مانند عیسی بن مریم (علیه السلام) و رسول اسلام محمد (صلی الله علیه و آله) ، و سایر رسولانی که بین این دو بزرگوار بودند، ولی شریعتی نیاوردند

(و اقرضتم الله قرضا حسنا) منظور از این قرض دادن به خدا صدقه های مستحبی است نه زکات واجب

(لاکفرن عنکم سیئاتکم و لا دخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار) برگشت این جمله به وعده جمیلی است که خدای تعالی به بنی اسرائیل داده ، به شرطی که نماز بپا دارند، و زکات واجب دهند، و به رسولان او ایمان آورده ، هم یاری و هم تعظیمشان کنند و صدقه مستحبی بدهند، که در این صورت گناهانشان را محو نموده داخل در جناتشان می‌کند که از زیر آنها نهرها روان است ، آنگاه در تهدید کسانی که به این دستورات عمل نکنند فرموده : (فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضل سواء السبیل).

فَبِمَا نَفْضِهِمْ مِّثْقَالَهُمْ لَعْنَاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا
مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿13﴾

پس به [سزای] پیمان شکستنشان لعنتشان کردیم و دل‌هایشان را سخت گردانیدیم [به طوری که] کلمات را از مواضع خود تحریف می‌کنند و بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند به فراموشی سپردند و تو همواره بر خیانتی از آنان آگاه می‌شوی مگر [شماری] اندک از ایشان [که خیانتکار نیستند] پس از آنان درگذر و چشم پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد (13)

نقمت هایی که به سبب پیمان شکنی به یهود رسید

خدای تعالی در آیه قبل سزای کفر و قدر ناشناسی نسبت به میثاق نامبرده را عبارت از گمراه شدن از راه میانه و مستقیم ، و این ذکر اجمالی آن کیفر بود، و در آیه مورد بحث بطور مفصل آن کیفر را بیان می‌کند، و آن عبارت است از انواع نقمتها و عذابها که خدای سبحان بعضی از آنها را که همان لعنت و تقسیه قلوب باشد را به خودش نسبت داده ، چون این دو نقمت در واقع کار خود او است و بعضی دیگر را به خود بنی اسرائیل نسبت داده ، و آن نقمتی است که جمله (و لا تزال تطلع علی خائنة منهم) آنرا در نظر دارد

معنای آیه چنین می‌شود که بنی اسرائیل به خاطر پیمان شکنی هائی که نمی‌شود گفت که چیست مورد لعن ما واقع شدند)

لعن عبارت است از دور کردن کسی از رحمت خدا

معنای قلب قسی :

(و جعلنا قلوبهم قاسية) کلمه (قاسیة) اسم فاعل از (ماده قسی) است و این ماده به معنای سفتی و سختی است ، و قساوت قلب از قسوت سنگ که صلابت و سختی آن است گرفته شده ، و قلب قسی (با قساوت) آن قلبی است که در برابر حق خشوع ندارد، و تأثیری بنام رحمت و رقت به آن دست نمی‌دهد، در قرآن کریم فرموده : (الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذكر الله و ما نزل من الحق ؟ و لا یكونوا کالذین اوتوا الكتاب من قبل فطال علیهم الامد فقس قلوبهم و کثیر منهم فاسقون).

تحریف کلام خدا توسط بنی اسرائیل:

و سخن کوتاه اینکه خدای سبحان دنبال مساله قساوت قلبشان می‌فرماید: نتیجه آن این شد که برگشتند و دست به تحریف کلام خدا زدند (یحرفون الکلم عن مواضعه)، 1- یعنی آنرا طوری تفسیر کردند که صاحب کلام آن معنا را در نظر نداشت و خدای تعالی که صاحب کلام بود به آن تفسیر راضی نبود 2- و یا از کلام خدا هر چه را که خوشایندشان نبود حذف کردند و چیزهائی که دلشان می‌خواست به آن اضافه کردند 3- یا کلام خدا را جابجا نمودند، همه اینها تحریف است ، و بنی اسرائیل به این ورطه نیفتادند مگر به خاطر اینکه دستشان از حقائق روشن دین برید،

(و نسوا حظا مما ذکروا به)، و معلوم است که این حظی که فراموش کردند قسمتی از اصول دینیشان بوده که سعادتشان دائر مدار آن اصول بوده ، اصولی که هیچ چیزی جای آن را اشغال نکرد مگر آنکه شقاوت دائمی را علیه آنان مسجل نمود 1- مثل اینکه بجای منزه دانستن خدای تعالی از داشتن شبیه که یکی از اصول دین توحید است مرتکب تشبیه شدند، 2- و یا موسی را خاتم انبیا شمردند، و شریعت تورات را برای اابد همیشگی پنداشتند، 3- و نسخ و بداء را باطل دانستند، و گرفتار عقائد باطل غیر اینها شدند.

وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

کلمه (خائنة) چه به معنای اسم فاعل باشد و چه به معنای خیانت بدان جهت که نکره آمده و به خاطر کلمه (منهم) طائفه ای از آنان را شامل می‌شود، و معنای جمله این است که تو همواره به طائفه ای از آنان اطلاع پیدا می‌کنی که خائند، و یا همیشه بر خیانت طائفه ای از آنان

اطلاع پیدا می کنی ، (الا قليلا منهم ، فاعف عنهم ، و اصفح ان الله يحب المحسنين)، در سابق مکرر گفته ایم که استثنای قلیلی از بنی اسرائیل منافات با این معنا ندارد که لعنت و عذاب متوجه این امت و این نژاد بشود.

آیا منظور از (قلیلا منهم) عبدالله ابن سلام است ؟

و یکی از حرفهای عجیبی که بعضی از مفسرین در تفسیر این آیه زده اند این است که گفته اند: مراد از کلمه (قلیل) عبدالله بن سلام و اصحاب او است ، و آیه شریفه می خواهد بفرماید همه یهودیان خائند، مگر او و دوستانش ، و وجه عجیب بودن این تفسیر این است که عبدالله بن سلام مدتها قبل از نازل شدن سوره مائده اسلام آورد، و معنا ندارد که آیه شریفه شامل مسلمانان در روز نزول بشود، زیرا آیات مورد بحث سخن از میثاق بنی اسرائیل و سخن از بدیهای یهود دارد، یهودیانی که در آن ایام همچنان یهودی مانده بودند و عبدالله بن سلام در آن روز یهودی نبود.

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿14﴾

و از کسانی که گفتند ما نصرانی هستیم از ایشان [نیز] پیمان گرفتیم و [الی] بخشی از آنچه را بدان اندرز داده شده بودند فراموش کردند و ما [هم] تا روز قیامت میانشان دشمنی و کینه افکندیم و به زودی خدا آنان را از آنچه می کرده اند [و می ساخته اند] خبر می دهد (14)

عیسی بن مریم (علیه السلام) پیغمبر رحمت بود و مردم را به صلح و صفا می خواند، و تشویقشان می کرد به اینکه نسبت به آخرت اشراف و توجه کامل داشته و از لذائذ دنیا و زخارف دلفریب آن اعراض کنند، و نهیشان می کرد از اینکه بر سر دنیا این کالای پست (و غرض اءدنی) تکالب کنند، یعنی مانند درندگان بر سر یک شکار پنجه به روی هم بکشند که اگر خواننده عزیز بخواهد کلمات آن جناب را ببیند باید به موافق مختلفی که انجیل های چهارگانه از آن جناب نقل کرده اند مراجعه کند.

لیکن پیروانش عکس العمل بر خلاف ، از خود نشان داده و مواعظ و تذکرات آن جناب را از یاد بردند، و چون چنین کردند خدای عزوجل به جای سلم و صفا کینه و دشمنی را در دلهاشان ثابت کرد، و به جای برادری و دوستی که عیسی (علیه السلام) آنان را به آن می خواند، دشمنی و کینه توزی را در دلهاشان مستقر نمود، و در باره آنان فرمود: (فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ) و این عداوت و بغضا که خدای تعالی نام برده جزء ملکات راسخه امت های مسیحی شده و در دل آنها ثابت و پایدار گردیده است ، همچنانکه آتش آخرت هم سرنوشت حتمی آنها است ، و از آن مفری ندارند، هر چه بخواهند از غمی از غمهای آن رها شوند دوباره به آن اندوه برگردانده می شوند و به ایشان گفته می شود بچشید عذاب حریق و سوزنده را.

و از روزی که عیسی بن مریم به آسمان برده شد حواریون او و داعیان و مبلغین دین او پیوسته با یکدیگر اختلاف کردند، و اختلاف آنان روز به روز بیشتر شد و همه مسیحیت را فرا گرفت ، و در آغاز آنان را به جان هم انداخت ، جنگها و قتل و غارتها بپا کرد، انواع در بدریها بوجود آورد، خانواده هایی را آواره کرد، و فسادهایی دیگر بر انگیخت تا آنکه کار به جنگهای بزرگ و بین المللی بیانجامید، جنگهایی که کره زمین را تهدید به خراب و بشریت را تهدید به فناء و انقراض نمود، همه اینها همان وعدهای بود که خدای تعالی در آیه مورد بحث داد، و این خود مصداق تبدیل نعمت به نعمت و گمراه ترشدن به دنبال بیشتر متلاشی شدن است ، تازه همه اینها عقوبت دنیائی آنان بود. (و سوف ینبئهم الله بما كانوا یصنعون).

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿15﴾

ای اهل کتاب پیامبر ما به سوی شما آمده است که بسیاری از چیزهایی از کتاب [آسمانی خود] را که پوشیده می‌داشتید برای شما بیان می‌کند و از بسیاری [خطاهای شما] درمی‌گذرد قطعا برای شما از جانب خدا روشنائی و کتابی روشنگر آمده است (15)

این مضمون بهترین شاهد بر صدق رسالت است ، زیرا مردی امی و درس نخوانده که اهل کتاب را از حقایقی از دین آنان که جز کشیشان بر جسته مسیحیت احدی از آن اطلاع ندارد خبر می‌دهد، نمی‌تواند یک مرد عادی باشد، و این ، دلیل قاطعی است بر اینکه او فرستاده خدا است ، و نیز بیانی است که جمله : (بهدی به الله من اتبع رضوانه ...) متضمن آن است ، برای اینکه هدایت قرآن همان مطالب حقه ای است که در این کتاب آمده ، و هیچ غباری و ابهامی در حقایق آن نیست ، و همین خود بهترین شاهد است بر صدق رسالت و حقایق کتاب .

به اهل کتاب می‌فرماید: رسول ما بسیاری از حقائق دین مسیح را که خود شما آنها را پنهان کردید و برای مردم نگفتید بیان می‌کند،

منظور از این حقائق چیست

منظور از این حقائق آیاتی از تورات و انجیل است که در آن از آمدن خاتم الانبیاء و از نشانیها و خصوصیات آن جناب خبر داده ، و آیه شریفه زیر از وجود چنین آیاتی در کتابهای تورات و انجیل خبر داده و می‌فرماید: (الذین يتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریه و الانجیل) و نیز می‌فرماید: (محمد رسول الله و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم ... ذلک مثلهم فی التوریه ، و مثلهم فی الانجیل ...).

نمونه هایی از پنهان کردن برخی از آیات تورات و انجیل

و نیز آیاتی از تورات و انجیل است که ملایان یهودی و نصارا از در لجبازی در مقابل حق مضمون آن را از مردم پنهان کردند، مانند آیاتی که حکم رجم و سنگسار کردن را بیان می‌کند و آیه (و لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر ...)، به آن اشاره می‌کند و این حکم یعنی حکم رجم همین الان نیز در توراتی که در دست یهودیان است در اصحاح بیست و دوم از سفر تثنیه موجود است .

نمونه ها رانه هایی از پنهان کردن آیات تورات و انجیل که خدا

و اما اینکه فرمود: از بسیاری عفو کردیم منظور خدای تعالی این است که بسیاری از آن حقائق را که اهل کتاب پنهان کردند را عفو کردیم و بیان نکردیم ، شاهد این عفو اختلافی است که بین دو کتاب می‌بینیم ، مثلا تورات شامل بر مسائلی در توحید و نبوت است که نمی‌شود آن را به خدای تعالی نسبت داد، مثل اینکه خدا را جسم و نشسته در مکانش می‌داند، و خرافاتی دیگر از این قبیل ، و نیز نمی‌شود آن مطالب را به انبیاء نسبت داد، مثل انواع کفر و فسق و فجورها و لغزشها که به انبیاء نسبت داده و نیز می‌بینیم که تورات یکی از اصولی ترین معارف دینی را یعنی مساله معاد را به کلی مسکوت گذاشته ، و در باره آن هیچ سخنی نگفته ، با اینکه دین بدون معاد، دین استواری نیست ، و اما انجیلها مخصوصا انجیل یوحنا مشتمل بر عقائدی از وثنیت و بت پرستی است

دلیل اینکه خدا پنهان کردن برخی از آیات تورات و انجیل را بیان نکرده است

اگر خدای تعالی از اینگونه دستبردهای کشیشان و احبار عفو کرد، و در قرآن کریم نامی از آن نبرد، شاید برای این بوده که مردم به عقل خودشان در می‌یابند که اینگونه عقائد خرافی است و هیچ ربطی به خدای تعالی و به انبیای او ندارد.

مراد از نور در (قد جائکم من الله نور و کتاب مبین)

منظور از نور قرآن مجید است و احتمال هم دارد که مراد از نور، رسول خدا(صلی الله علیه وآله) باشد، چون روشن کردن چیزهایی که علمای یهود و نصارا آنها پنهان کرده بودند خود یکی از آثار نور بودن رسول مورد بحث است ، علاوه بر اینکه در آیه ای دیگر آن جناب را صریحا نور نامیده ، و فرموده : (و سراجا منیرا).

يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

خدا هر که را از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب] به راه‌های سلامت رهنمون می‌شود و به توفیق خویش آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون می‌برد و به راهی راست هدایتشان می‌کند

این آیات بطوری که ملاحظه می‌کنید هدایت را در عین اینکه به قرآن و به رسول نسبت می‌دهد در عین حال برگشت آنرا به خدای سبحان می‌داند، پس هادی حقیقی او است، و غیر او سبب‌های ظاهری است که خدای تعالی آنرا برای احیای امر هدایت، مسخر فرموده.

در این آیه، جمله (بهدی به الله) را مقید شده به جمله: (من اتبع رضوانه)، و شرط کرده که تنها کسانی را هدایت می‌کند که خوشنودی خدا را دنبال می‌کنند، معلوم می‌شود خدای هادی که هدایت‌گر او است، وقتی هدایت بالقوه اش فعلیت پیدا می‌کند که مکلف پیرو رضوان و خوشنودی او باشد، پس مراد از هدایت در اینجا هدایت به معنای رساندن به مقصد است، نه هدایت به معنای نشان دادن راه، و آن این است که پیرو رضوان خود را وارد در راهی از راههای سلام خود و یا در همه راههای سلام خود کند، و یا وارد در بیشتر آن راهها یکی پس از دیگری بسازد.

نکته دیگری که در این آیه وجود دارد این است که صفت سلام را که برای راههای خود آورده بطور اطلاق و بدون قید آورده است، تا بفهماند سبیل او سالم از انحای شقاوتها و محرومیت‌هایی است، که امر سعادت زندگی دنیائی و آخرتی بشر را مختل می‌سازد و راههای سلام او آمیخته با هیچ نوع شقاوتی نیست، قهرا این آیه شریفه موافق می‌شود با اوصافی که قرآن کریم برای اسلام و یا به عبارتی تسلیم خدا شدن و نیز برای ایمان و تقوا آورده از قبیل: فلاح، فوز، امن و امثال آن

خدای سبحان به حسب اختلافی که بندگان در سیر به سوی او دارند، راههایی بسیار دارد که همه آنها در یک راه به هم می‌پیوندند و آن یک راه منسوب به خود او است که در کلام مجیدش آنرا صراط مستقیم نام نهاده، از یک سو فرموده: (الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا، و ان الله لمع المحسنین)، و از سوی دیگر فرموده: (و ان هذا صراطی مستقیما فاتبعوه، و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله)، که در این آیات فهمانیده که برای خدای تعالی راههای بسیاری است، و لیکن همه آنها در رساندن انسانها به کرامت الهی متحد و مشترکند و سالکین خود را از راه مستقیم او متفرق نمی‌سازند و سالک هر راهی را از سالک راه دیگر جدا نمی‌کند، به خلاف راههای غیر خدائی که هر راهی سالک خود را از سالک راههای دیگر جدا و متنفر می‌کند.

وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

هر جا که اخراج از ظلمات به سوی نور به غیر خدای تعالی نسبت داده شود مثلا بگوئیم پیغمبر خدا و یا کتاب خدا مردم را به اذن خدا از ظلمتها به سوی نور بیرون می‌آورد، در اینگونه موارد اذن خدای تعالی به معنای رضای او خواهد بود، نظیر این آیه که می‌فرماید: (کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم)، و در این آیه اخراج مردم از ظلمات به سوی نور را مقید کرد به اذن پروردگارش تا با این وسیله توهم استقلال انبیا در هدایت و سببیت بیرون شدن به سوی نور را باطل و نفی نماید و بفهماند که سبب حقیقی این هدایت خدای سبحان است، و اگر در آیه: (و لقد ارسلنا موسی باياتنا ان اخرج قومک من الظلمات الی النور)، اخراج را مقید به اذن خدا نکرده برای این بود که امر (خارج کن) خود مشتمل بر معنای اذن بود، و حاجتی به آوردن اذن نبود.

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿17﴾

کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است مسلما کافر شده‌اند بگو اگر [خدا] اراده کند که مسیح پسر مریم و مادرش و هر که را که در زمین است جملگی به هلاکت رساند چه کسی در مقابل خدا اختیاری دارد فرمانروایی آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است از آن خداست هر چه بخواهد می‌آفریند و خدا بر هر چیزی تواناست (17)

این آیه اشاره است به گروهی که اعتقاد پیدا کرده اند به اینکه خدای سبحان با مسیح متحد شده و در نتیجه مسیح ، هم بشر است و هم اله و معبود، این جمله مورد بحث با عقیده پسر بودن مسیح برای خدا و همچنین با ثالث ثلاثه بودنش قابل تحقیق است، ولی ظاهر جمله با عقیده اتحاد و علیت مسیح و خدا بهتر می سازد.

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا

این جمله برهانی بر بطلان اعتقاد مسیحیان به اینکه مسیح فرزند خدا است ، برهانی است که از راه تناقض بودن آن عقیده اقامه شده ، چون بنا بر آن عقیده مسیح از یک طرف اله و معبود است ، و از طرفی دیگر یک فرد بشر و مخلوق ، چون همواره از آن جناب بنام عیسی پسر مریم یاد می کنند، و همه عوارضی که برای سایر افراد بشر و هر انسان مفروضی که در روی زمین قرار داشته باشد جائز و ممکن می دانند، برای عیسی بن مریم نیز جائز و ممکن می دانند، و همه ساکنان روی زمین مانند خود زمین و سرپای آسمانها و اجزای موجود در بین آنها مملوک خدای تعالی و مسخر در تحت ملک و سلطنت خدای تعالی است ، و در نتیجه خدای تعالی حق تصرف در آنها را دارد، از جمله هلاک آنها را، خوب وقتی هلاکت برای مسیح از نظر عقل امری جائز و ممکن باشد، دیگر چگونه او می تواند معبود بوده باشد، پس اعتقاد به بشر بودن مسیح نقیض اعتقاد به خدا بودن وی است .

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

این جمله در مقام تعلیل جمله قبلی است ، می خواهد بفرماید: علت اینکه گفتیم مسیح و مادرش مانند همه انسانها در تحت قدرت خدایند این است که ملک آسمانها و زمین و آنچه بین آن دو است از آن خدای تعالی است ، و اگر در این جمله علاوه بر ذکر آسمانها و زمین تصریح کرده به آنچه در بین آن دو است ، برای این بوده که کلامش به تصریح نزدیک تر شود و از ورود توهم ها و شبهات جلوگیری نماید، و دیگر کسی نمی تواند توهم کند که با اینکه مورد کلام انسانهاست که جزء موجودات بین زمین و آسمانند، چرا نام آسمانها و زمین را برد، و نام بین آن دو را نبرد؟.

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿17﴾

این جمله تعلیلی است بر جمله (و لله ملك السموات و الارض و ما بينهما)، جمله مورد بحث این معنا را خاطر نشان می کند که چطور ملک آسمانها و زمین و ما بین آندو از آن خدا است . پس همینکه او خالق هر چیز است و بهر چیزی قادر است ، خود برهانی است بر مالکیت او همچنانکه مالکیتش برهانی است بر اینکه او می تواند هلاکت همه عالم را اراده نموده و اگر خواست اراده اش را به کرسی بنشاند و همین برهان آن است که احدی از خلایق او در الوهیت شریک او نیست .

و اما برهان اینکه مشیت او نافذ و قدرتش شامل و عمومی است همین است که او الله تبارک و تعالی است و چه بسا به خاطر همین بوده که در آیه شریفه این اسم چند بار تکرار شده ، پس نتیجه فرض الله بودن چیزی کافی است در اینکه شریکی در الوهیت برای او نباشد.